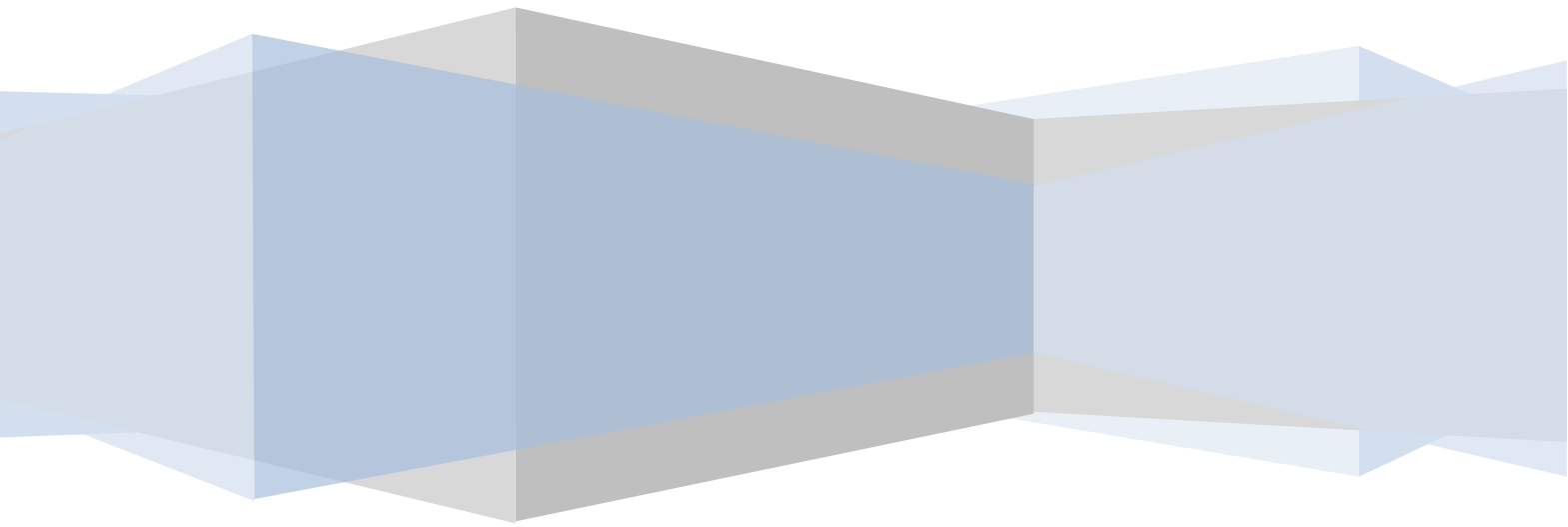


فصل نهم

نگاهی به آیات ۲۶ تا ۴۰ سوره شعراء. بر اساس کتاب المیزان فی تفسیر القرآن

حکومت لیبرالی فرعون



قال للملاء حوله ان هذا لساحر علیم (۳۴) یرید ان یخرجکم من ارضکم بسحره فما ذا تأمرون (۳۵) قالوا ارجه و اخاه و ابعث فی المدائن حاشرین (۳۶) یا توك بكل سحر علیم (۳۷) فجمع السحرة لمیقات یوم معلوم (۳۸) و قیل للناس هل انتم مجتمعون (۳۹) لعننا نتبع السحرة ان كانوا هم الغالبین (۴۰)

گفت به کسانی که پُر کرده بودند اطراف او را: همانا که این، بی شک ساحریست بسیار دانا (۳۴) اراده کرده که اخراج کند شما را از سرزمینتان؛ پس چه می فرمایید؟ (۳۵) گفتند: مهلت بده او و برادرش را و برانگیزان در شهرها «حاشران» را (۳۶) تا گرد آورند از برای تو تمامی بزرگ جادوگران بسیار دانا را (۳۷) پس گرد هم جمع شدند ساحران در مکان و زمانی مشخص (۳۸) و گفته شد برای مردم: آیا شما نیز گرد هم جمع می شوید؟ (۳۹) شاید که ما همگی پیروی کنیم ساحران را چنانچه آنها چون همیشه پیروز باشند (۴۰)

اتهام «امنیت ملی» به موسی

در فصل قبل دیدیم که حضرت موسی - علیه السلام - به دنبال مجادلاتش با فرعون بر سر رب العالمین بودن خداوند، در لحظه ای حساس، و پس از آن که به زندان تهدید شد، معجزات بزرگ خود - یعنی «اژدها شدن عصا» و «ید بیضا» - را به فرعونیان نشان داد.

طبیعیست که نمایش این معجزات بزرگ، برای فرعون و اطرافیانش بسیار تکان دهنده باشد؛ و تکان دهنده هم بود. آن قدر که، فرعون فقط توانست یک جمله بگوید: «این شخص به طور قطع یک جادوگر است؛ و البته جادوگری بسیار ماهر و دانا»: **قال للملاء حوله ان هذا لساحر علیم.**

ما البته می دانیم، این که فرعون موسی را یک جادوگر خواند، به خاطر آگاهی از راز و رمز ساحری یا خبرگیش در فوت و فن جادوگری نبود. چون همه می دانستند که فرعون نه هیچ وقت جادوگر بوده و نه هرگز ادعایی در این زمینه داشت. بنابراین، از نقطه نظر منطقی، برای کسی مثل فرعون، گفتن این که «موسی یک جادوگر است»، با گفتن این که «من واقعا نمی دانم او چطور این کارهای خارق العاده را انجام می دهد»، هیچ تفاوتی نمی کرد. فرعون با متهم کردن موسی به جادوگری، در واقع فقط سعی می کرد تا خودش را از این که توضیحی برای معجزات موسی ارائه دهد، خلاص کند. تمام حرف فرعون این بود که **موسی دروغ می گوید که فرستاده رب العالمین است.** چون اصلا رب العالمینی وجود ندارد. او فقط و فقط، یک آشوبگر است؛ آشوبگری که می خواهد امنیت مردم را به خطر بیندازد. کارهایی هم که به عنوان معجزه ارائه می کند، هر چند بسیار تعجب برانگیز است ولی چیزی بیش از جادوگری نیست. پس

به هوش باشید که او می خواهد با جادوگری هایش، سرزمین شما را از چنگتان بیرون بیاورد؛ همین: **یرید ان یخرجکم من ارضکم بسحره.**

به این ترتیب، معلوم می شود که فرعون درحقیقت سه اتهام به موسی وارد می کرد. نخست این که: **او یک دروغگوست و ادعای پیغمبر بودنش به کلی کذب است.** دوم این که: **او یک جادوگر است و معجزاتش چیزی نیست به جز مستی سحر و جادو؛ و سوم این که: او می خواهد سرزمین شما را تصاحب کند.**

از میان این سه اتهام، ظاهراً سنگین ترین آنها اتهام سوم است؛ اتهامی که در عرف امروز ما نیز اهمیت خاصی دارد و می توان گفت برابر است با «**اقدام بر علیه امنیت ملی**»! چرا؟ چون سرزمین یک جماعت، یعنی جایی که مردم یک کشور در آن استقرار دارند، نخستین سنگ بنای امنیت و آرامش آن مردم است. کسی که بخواهد سرزمین - و درواقع، خانه و کاشانه - یک ملتی را از آنها بگیرد، آشکارا در مسیر سلب امنیت و آرامش آن ملت قدم برداشته است.

بسیار جالب است که این اتهام هنوز هم در عرف سیاسی تمام کشورهای جهان، به عنوان یکی از مؤثرترین اتهامات، مخصوصاً در برابر مخالفان سیاسی، شناخته می شود! تا جایی که در کشوری مثل آمریکا، با همه ادعایی که در زمینه «حقوق بشر» دارند، «**حفظ امنیت ملی**» بهانه ایست که به آنها اجازه «**هرکاری**» - حقیقتاً «**هرکاری**» - را، فارغ از همه قواعد قانونی و اصول اخلاقی، می دهد. نمونه بارز آن شکنجه گاه های مخفی آمریکائیان - نظیر زندان های ابوغریب و **گوانتانامو**^۱ - است؛ و نمونه بارزتر آن: شنود مکالمات تلفنی و خواندن ایمیل های همه مردم دنیا و حتی مردم خودشان، به بهانه حفظ امنیت ملی.

به هر جهت، فرعون در برابر استدلالات منطقی موسی پیرامون **توحید ربوبی** و در مقابل معجزاتی که موسی برای اثبات پیغمبر بودن خود ارائه داد، تنها کاری که کرد، اتهام زدن بود؛ آن هم اتهام بسیار سنگین «**اقدام بر علیه امنیت ملی**»!

در دنباله کلام فرعون اما، عبارتی وجود دارد که بسیار جلب توجه می کند؛ آنجایی که فرعون، درست پس از متهم کردن موسی به دروغ و جادوگری و تلاش برای بیرون راندن مصریان از سرزمینشان، رو به اطرافیانش می گوید: **فما ذا تأمرون.**

^۱ Guantanamo

عبارت «**فما ذا تأمرون**» را اگر بخواهیم ترجمه کنیم، به این معناست که: «خب، حالا بگویید ببینم: چه در سر دارید؟ و چه دستوری می‌دهید؟». اما مسئله اینست که به‌کار بردن چنین عبارتی توسط فرعون، کمی عجیب به‌نظر می‌رسد. چرا فرعون می‌گوید که ادعای خدایی می‌کرد، در اینجا به اطرافیانش می‌گوید: «دستور شما چیست؟ آیا چنین تعبیری دور از شأن خدایی او نبود؟»

برخی از مفسرین گفته‌اند عبارت «**فما ذا تأمرون**»، به معنی مشورت خواستن فرعون از اطرافیان است. چرا که مشورت خواستن، ماهیتاً نوعی دستور خواستن است. یعنی هر جا که ما از کسی مشورتی می‌خواهیم، در واقع از او می‌خواهیم تا بگوید به‌نظر او، ما در فلان شرایط چه کار باید بکنیم. این درست مثل این است که طرف مشورت به‌ما دستور دهد که چه باید بکنیم. پس مشورت خواستن ماهیتاً دستور طلب کردن است. بنابراین، مراد فرعون از این که گفت **ما ذا تأمرون** این بوده که با اطرافیانش در خصوص نحوه برخورد با موسی مشورت کرده و نظر آنها را جویا شود.

سخن این مفسران اگرچه صحیح است، اما هنوز جای این سؤال باقیست که: چطور فرعون با آن همه تکبر و ادعای خدائیش، چنین تعبیری را به‌کار برده است؟ آیا فرعون نمی‌توانست برای مشورت خواستن از تعبیر دیگری استفاده کند که با تکبر و تفرعنش سازگارتر باشد؟ به‌همین دلیل، بعضی از مفسرین گفته‌اند از این بیان قرآن می‌توان چنین استنباط کرد که در آن لحظات، فرعون به‌شدت تحت فشار قرار گرفته و اصطلاحاً، خودش را باخته بود. یعنی، ظهور ناگهانی موسایی که فرعون از بچگی او را در خانه خودش بزرگ کرده و دوستش می‌داشت، شخصیت پرصلابت موسی که - با برادری و عصایی و دیگر هیچ - در برابر حکومت بزرگ فرعون قد علم کرده بود، فصاحت هارون، استدلالات موسی و هارون، خونسردی آنها در برابر جوسازی‌های فرعون، مرعوب نشدنشان در برابر قدرت و شوکت فرعون، به‌هیچ شمردن ادعای خدایی او، و بالاخره، نشان دادن آن معجزات چشمگیر، همه دست‌به‌دست هم داده و باعث شدند فرعون در برابر مردمی که نظاره‌گر این ماجرا بودند، به اصطلاح، «کم آورده» و شدیداً «هول» شود. طوری که برای یک لحظه، حس خدایی و حتی حس تکبر از یادش رفت و ناخودآگاه دست‌به‌دامان اطرافیانش شد که چه باید بکنیم.

تفسیر این دسته از مفسران نیز، هر چند تفسیر جالبی به‌نظر می‌رسد، اما شاید برای این طرز بیان فرعون بتوان تفسیر دیگری هم ارائه کرد. این که فرعون با مورد خطاب قرار دادن مردم اطرافش و گفتن **ما ذا تأمرون**، در واقع می‌خواست بار دیگر ساحت کبریایی خود را منزه از

هرگزندی نشان دهد و چنین وانمود کند که مشکلی اگر هست، برای من نیست بلکه برای شما مردم است. انگار فرعون می‌خواسته بگوید: ای مردم، موسی با این جادوگری‌هایش، به من که نمی‌تواند آسیبی برساند. هدف او شما هستید که می‌خواهد امنیت و آرامشتان را برهم بزند. پس شما بگویید: چه تصمیمی دارید و چه خواهید کرد؟ این طرز بیان بی‌شبهت به سخن قبلی فرعون نیست که می‌گفت **ان رسولکم الذی ارسل الیکم لمجنون**. قبلا توضیح دادیم که فرعون با گفتن این جمله، از طرفی می‌خواست ساحت خود را از این‌که مخاطب دعوت دیوانه‌ای همچون موسی قرار گرفته باشد، منزه بدارد و از طرف دیگر سعی می‌کرد افکار عمومی مردم را بر علیه موسی تهییج کند.

به هر حال، این تفاسیر منافاتی با هم ندارند. یعنی تقریباً می‌توان آنها را با هم جمع کرد. اتفاقاً اگر همه آنها را با هم در نظر بگیریم، شاید تصویر دقیق‌تری از ماجرا برای ما ترسیم شود. می‌توان گفت فرعون هم در صدد مشورت خواستن بوده و هم به شدت تحت فشار قرار گرفته بود. با این وجود، سعی می‌کرد طوری سخن بگوید که تزلزلش آشکار نشود و اطرافیانش را بر علیه موسی بشوراند.

اکنون بینیم اطرافیان فرعون در پاسخش چه گفتند. گفتند به موسی و برادرش مهلتی بده و در این فاصله، از همه شهرها، بهترین و داناترین جادوگران را نزد خودت جمع کن؛ تا همه ببینند که موسی جادوگری بیش نیست و ادعای پیغمبریش کذب محض است: **قالوا ارجه و اخاه و ابعث فی المدائن حاشرین* یا توتک بکل سحر علیم**.

معنی این آیات روشن است. ظاهراً نوع استدلالات موسی و هارون، شخصیت آنها، و معجزاتی که نشان دادند، آن قدر تأثیرگذار بوده که نه فرعون و نه هیچ‌کدام از اطرافیانش، جرأت نکردند که بگویند باید آنها را فوراً کشت یا زندانی کرد. یعنی همه اطرافیان فرعون - و حتی شخص فرعون - خود را ناچار دیدند تا ماجرای موسی را خیلی جدی بگیرند. با این وجود، طبیعتاً که این جدی گرفتن، در عین حال، توأم با نوعی موضع‌گیری بر علیه موسی و هارون باشد؛ که بود.

از کجای آیات می‌فهمیم که فضا شدیداً بر علیه موسی و هارون بوده؟ از آنجایی که آنها می‌گویند در شهرها بگرد تا همه کسانی را که «سحر علیم» هستند، دور خود جمع کنی. یادتان که هست فرعون درباره موسی چه تعبیری به کار برد؟ گفت موسی بدون شک یک جادوگر بسیار دانا است: **لساحر علیم**. حالا اطرافیان فرعون می‌گویند او اگر یک ساحر خیلی دانا است، تو بگرد و همه «سحارهای» خیلی دانا را پیدا کن. «سحار» صیغهٔ مبالغه برای ساحر است؛ یعنی کسی که خیلی جادوگر است؛ به تعبیر امروزی، جادوگر حرفه‌ای و بلکه فوق

حرفه‌ای! با به‌کار بردن این تعبیر، انگار می‌خواهند به موسی کنایه بزنند که اگر تو جادوگر دانایی هستی، جادوگرتر از تو هم بالاخره وجود دارد! پس منتظر باش تا رسوا شوی!

بنگاه سخن‌پراکنی فرعون

از مجموع آیات قرآن چنین برمی‌آید که پس از این گفتگوها قرار شد تا در روزی به‌نام «یوم‌الزینة» - سالروز یک جشن یا عید ملی که معمولاً همهٔ مردم در آن شرکت می‌کردند - موسی در برابر جادوگران بزرگ سرزمین مصر حاضر شده و قدرتش را نشان دهد تا متقابلاً آنها نیز جادوی خود را عرضه کنند و همگان ببینند که موسی نیز جادوگریست مثل بقیهٔ جادوگران: «قال موعدهم یوم الزینة وان یحشر الناس ضحی / گفت موعده شما «روز زینت»؛ و این که جمع شوند مردم در میانهٔ روز^۲». بنابراین، «روز زینت» (یوم‌الزینة)، به‌عنوان میقاتی (میقات یعنی زمان و مکان از پیش تعیین‌شده) برای رویارویی موسی و ساحران فرعون انتخاب شد: **فجمع السحرة لمیقات یوم معلوم.**

فرعون ساحران خود را از اقصی نقاط کشور پهناور مصر جمع کرد. درعین حال، دست به تبلیغات گسترده‌ای هم زد تا توجه مردم را به روز موعود هرچه بیش‌تر جلب کند: **و قیل للناس هل انتم مجتمعون* لعلنا ننبع السحرة ان كانوا هم الغالبین.** یعنی، به مردم گفته شد که: آیا گرد هم جمع می‌شوید تا مثل همیشه دنبال کنیم ساحرانی را که همواره پیروز هستند؟

این آیات نشان می‌دهند که فرعون برای روز موعود - روزی که قرار بود موسی و «تیم ملی جادوگری مصر» (!!)، در برابر هم قرار بگیرند - تبلیغات وسیعی کرده بود. قبلاً به استناد آیات قرآن، نشان دادیم که فرعون دستگاه امنیتی و اطلاعاتی شگفت‌انگیزی داشت؛ این دستگاه به قدری قدرتمند بود که نه تنها تسلط فرعون بر قوم بزرگی چون بنی‌اسرائیل را تأمین می‌کرد بلکه قادر بود از وضعیت تولد و حتی جنسیت تمامی نوزادان بنی‌اسرائیل نیز باخبر شود! اکنون باید گفت دستگاه تبلیغاتی فرعون هم دستگاه بزرگ و پیچیده‌ای بوده است. چرا؟ چون از این آیات چنین برمی‌آید که اولاً تبلیغات نقش مهمی در سیاست‌های فرعون داشته و درثانی، روش‌های دستگاه تبلیغاتی فرعون نیز روش‌هایی پیچیده و ماهرانه بوده است؛ آن‌قدر ماهرانه که می‌توان آن‌را با دستگاه‌های مدرن تبلیغات در دنیای امروز مقایسه کرد. به همین آیات مورد بحث ما دقت کنید. می‌گوید **قیل للناس هل انتم مجتمعون.** «قیل» فعل مجهول است؛ یعنی «به مردم چنین گفته شد» و حال آن‌که می‌توانست بگوید «فرعون (یا فرعونیان) به مردم چنین گفتند». این

^۲ (سوره طه، آیه ۵۹)

تعبیر نشان می‌دهد که دستگاه تبلیغاتی فرعون، مقاصدش را به صورت غیرمستقیم و نامحسوس دنبال می‌کرده. به علاوه، «هل» علامت سؤال است و این خود نشان می‌دهد تبلیغات مزبور از طریق ایجاد دغدغه و پرسش در میان افکار عمومی و نه به صورت دستورات مستقیم، صورت می‌گرفته است. همچنین می‌بینیم که تبلیغاتچی‌های فرعون - باکمال زیرکی - از یک طرف چنین وانمود می‌کنند که ساحران مثل همیشه برنده این میدان خواهند بود (کانوا هم الغالبین) و از این طریق قدرت و صلابت حکومت را به رخ موسی و هوادارانش می‌کشیدند؛ و از طرف دیگر، برای گرم کردن فضای مسابقه و ضمناً نشان دادن بی‌طرفی خود، موضوع را به صورت «اما و اگر و شاید» («ان» و «لعلنا») مطرح می‌کردند.

از تأمل در این آیات، یک نکته هم در خصوص ساحران فرعون استنباط می‌شود. عبارت «نتبع السحرة ان كانوا هم الغالبین» به این معناست که همه ما از ساحران پیروی می‌کنیم چراکه آنها همواره بر همه کس غلبه دارند. قبلاً هم دیدیم که ساحران در کلام فرعون و اطرافیانش همواره به عنوان مردمی بسیار دانا (علیم) و طبیعتاً ماهر در کار خودشان، خوانده می‌شدند. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که در زمان فرعون، ساحران افرادی بودند مشهور به علم و دانایی - بگو: باسواد - که حرفشان در میان مردم اعتبار خاصی داشته است. به طوری که افکار عمومی را سمت و سو می‌بخشیدند و تقریباً همان جایگاهی را در سطح اجتماع داشتند که تحصیل کردگان و گروه‌های مرجع در روزگار ما دارند. حکومت فرعون نیز با آگاهی از این وضع، از نفوذ ساحران در میان مردم بهره می‌گرفت.

یک نکته هم درباره محتوای تبلیغات فرعون بگوییم. اگر خاطرتان باشد، قبلاً گفتیم که محور اصلی دعوت موسی، و دعوای اصلی او با فرعون، بر سر رب العالمین بودن خداوند بود. تا زمانی که فرعون باب گفتگوهای فلسفی و منطقی را نبست و موسی را تهدید به زندان نکرد، موسی حتی از معجزاتش حرفی نزد. زمانی هم که معجزاتش را آورد، آنها را بینه و آیت - یعنی استدلال و نشانه - خواند. پس موسی آمده بود تا با منطق و استدلال، یک جهان‌بینی و فلسفه زندگی جدید عرضه کند. اما در تبلیغات فرعون هیچ حرفی از این موضوعات نیست. انگار تنها اتفاقی که رخ داده این است که ساحر جدیدی ظهور کرده و قرار است بساط سحر خود را در برابر ساحران بزرگ مصر پهن کند. یعنی فرعون سعی می‌کرد با کمک دستگاه تبلیغاتی‌اش، دعوت موسی را تا حد یک ادعای جادوگری، کوچک جلوه دهد. آیا این دلایل کافی نیست تا دستگاه تبلیغاتی فرعون را دستگاهی بزرگ، پیچیده، و هوشمند بدانیم؟

در اینجا سؤالی ساده ولی بسیار مهم قابل طرح است: چرا فرعون تا این حد به تبلیغات و ظرایف آن توجه می کرد؟ فرعون می کرد؟ ادعای خدایی داشت، چرا همان اول حکم قتل موسی و هارون را صادر نکرد؟ و چرا خود را گرفتار این همه دردسر ساخت؟

ما قبلا اشاراتی به پاسخ این سؤالات داشتیم. گفتیم از مجموع آیات قرآن چنین برمی آید که برخلاف تصور برخی از ما، وضعیت اجتماعی، سیاسی و فرهنگی، در حکومت فرعون وضعیتی بسیار پیچیده بوده است. به طوری که موسی از همان دوران جوانی - یعنی آن دورانی که در خانه فرعون به سر می برد و به خیال کسی هم خطور نمی کرد که قرار است روزی پیغمبر شده و به مقابله با فرعون برخیزد - به نوعی، داعیه اصلاحات اجتماعی داشت. به همین دلیل، کسانی وجود داشتند که به عنوان یاران و پیروان - به تعبیر خود قرآن: شیعیان - موسی شناخته می شدند. اصلا به همین خاطر بود که موسی به آن زدو خوردی وارد شد که نتیجه اش قتل یکی از قبطیان بود. وقتی موسی نزدیک بود برای بار دوم با یکی از قبطیان درگیر شود، آن شخص به موسی گفت تو برخلاف ادعاهایت که می گویی به دنبال اصلاح امور هستی، فقط می خواهی با زور و قلدری حرفت را پیش ببری و مرا هم مثل آن کسی که دیروز به قتل رساندی، از میان برداری. بعد از ماجرای قتل هم دیدیم که عده ای از داخل کاخ فرعون برای موسی خبر محرمانه آوردند که فرعونیان قصد کشتن تو را دارند، فرار کن! یعنی، گستره یاران و هواداران موسی حتی تا درون کاخ فرعون نفوذ کرده بود. این ها همه نشان می دهد که بافت اجتماعی، سیاسی، و فرهنگی، در آن دوران، بافت بسیط و ساده ای نبوده و جامعه فرعون و مناسبات درونی آنرا باید بسیار پیچیده در نظر گرفت.

دلیلی وجود ندارد که در طول دوران فرار موسی این پیچیدگی ها برطرف شده باشد. بلکه به عکس، انتظار این است که در طول زمان، این شکاف های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی بیش تر و عمیق تر هم شده باشد. بنابراین می توان گفت پیچیدگی های اوضاع آن قدر بوده که فرعون نتواند بی درنگ دستور قتل موسی را صادر کند. شاهدش آن که، وقتی فرعون از اطرافیانش نظرخواهی کرد، حتی یک نفر هم پیدا نشد که پیشنهاد قتل موسی را مطرح کند. حتی بعدها که فرعون نقشه قتل موسی را کشید، خودش را ناچار دید که ابتدا اطرافیانش را در این خصوص توجیه کند. در همین زمان بود که «مؤمن آل فرعون»، با تیزهوشی مثال زدنی خود، مانع اجماع اطرافیان فرعون در خصوص قتل موسی شد.

اصلا وجود شخصیت هایی مثل مؤمن آل فرعون که از نزدیکان فرعون بود - و نفوذ فراوانی هم در حکومت او داشت - اما به صورت پنهانی به موسی ایمان آورده بود، و نیز «آسیه» همسر

بسیار مؤمن فرعون، هرکدام گواه دیگری برای پیچیدگی‌های اجتماعی و سیاسی و فرهنگی در آن روزگار است.

نظام لبرالی فرعون

مجموعه توصیفات قرآن از طرز حکمرانی فرعون، ما را به این جمع‌بندی می‌رساند که فرعون - ظاهراً برای مقابله با همین پیچیدگی‌هایی که به آن اشاره کردیم، نسبت به آنچه که امروزه سنجش و هدایت افکار عمومی خوانده می‌شود، توجه ویژه‌ای داشته است. این واقعیت را در تمام رفتارهای حکومتی فرعون می‌توان تشخیص داد. پیش‌تر گفتیم که فرعون وقتی با موسی بحث می‌کرد، قبل از هرچیز متوجه اطرافیانش بود. یعنی بیش و پیش از آن‌که دغدغه کشف درستی یا نادرستی ادعاهای موسی را داشته باشد، صرفاً نگران تأثیر آن مناظرات بر اطرافیان خود و دیگر شاهدان آن گفتگوها بود. در همین راستا بود که فرعون دائماً سعی می‌کرد اطرافیانش را بر علیه موسی بشوراند و افکار عمومی مردم را بر ضد او تهییج کند.

نظرخواهی فرعون از اطرافیانش درخصوص نحوه برخورد با موسی، خود شاهد دیگری بر توجه فرعون به سنجش و هدایت افکار عمومی است. بسیار جالبست که می‌بینیم علی‌رغم آشوب‌های فراوانی که از سخنان موسی به‌پا شده بود، و با این‌که فرعون رسماً او را به اقدام بر علیه امنیت ملی متهم ساخته و به زندان و شکنجه تهدید کرد، اما وقتی اطرافیانش از فرعون خواستند تا موسی و هارون را مهلتی دهد و به‌جای مجازات فوری آنها، جادوگران را برای مقابله با ایشان فراخوان کند، فرعون به خواسته آنها احترام گذاشت و رأیشان را پذیرفت. مهم‌تر از آن، فرعون حتی پذیرفت تا مقابله موسی و هارون با جادوگران، در روز روشن، در برابر انظار عمومی، و جلوی چشم همگان - به تعبیر امروزی، در یک برنامه کاملاً زنده و مستقیم - صورت گیرد. پس از آن هم دیدیم که دستگاه تبلیغاتی فرعون با چه ظرافتی توجه افکار عمومی را به موضوعاتی که می‌خواست، جلب می‌کرد و برای این کار، ضمن تحریف هوشمندانه دعوت موسی، بدون استفاده از تبلیغات آشکار و مستقیم، هم قدرت و شکست‌ناپذیری حکومت فرعون را القاء می‌کرد و هم ژست بی‌طرفی به‌خود می‌گرفت.

چرا فرعون و حکومتش تا این حد برای افکار عمومی اهمیت قائل بودند؟ به نظر می‌رسد ریشه این وضعیت را باید در طرز فکر غالب در میان مردم آن روزگار جستجو کرد. قبلاً به استناد آیات قرآن، نشان دادیم که فرعون، و مردمی که تحت حکومت او به‌سر می‌بردند، در اصطلاح امروزی، افرادی بودند بسیار عملگرا. یعنی در برخورد با مسائل زندگی، بیش از آن‌که دغدغه کشف حقیقت و یافتن فلسفه زندگی را داشته باشند، درصدد کسب نتایج عاجل و

منفعت‌های ملموس بودند؛ یعنی دقیقاً همان طرز فکری که امروزه به آن «پراگماتیسم»^۳ و «سودگرایی»^۴ می‌گویند. در جامعه‌ای که عملگرایی و سودگرایی به شکل افراطی رواج داشته باشد، دیگر کسی اهمیت زیادی به این موضوع نمی‌دهد که «آیا فلان طرز فکر، از نقطه نظر منطقی صحیح است یا غلط؟»؛ دغدغه اصلی مردم، سود عملی و ملموس حاصل از یک طرز فکر است نه درست یا غلط بودن آن. بنابراین به روشنی می‌توان نشان داد که در چنین جامعه‌ای، یکی از تعیین‌کننده‌ترین مؤلفه‌های تصمیم‌گیری، تبلیغات^۵ خواهد بود. برای موفقیت تبلیغات هم بیش از هر چیز باید متوجه احساسات و افکار عمومی بود.

این دقیقاً راهبردی بود که فرعون در اداره جامعه خود دنبال می‌کرد و از این جهت - یعنی از جهت توجه ویژه به تبلیغات و اداره افکار و احساسات عمومی - حکمرانی او شباهت خاصی داشت با نظام‌های سیاسی حاکم در غرب امروز. این البته تنها شباهت نظام حکومتی فرعون با نظام‌های سیاسی غربی در دوران ما نیست. قبلاً به این موضوع اشاره کردیم که نگاه به ماهیت و جایگاه دین، در جامعه فرعون، چه شباهت‌های خیره‌کننده‌ای داشت با نگاه جوامع غربی به دین و جایگاه آن، در روزگار ما. اکنون می‌توان گفت توجه فوق‌العاده به تبلیغات و هدایت آراء مردم، وجه مشترک دیگری میان حکومت فرعون با حکومت‌های غربی در روزگار ماست.

بدیهیست که با گفتن این حرف، نمی‌خواهیم بگوییم توجه به افکار عمومی، کار شیطانی و پلیدیست. اما با جرأت تمام می‌توان گفت که از نظر قرآن، غلبه بر افکار عمومی لزوماً نشانه‌ای از یک وضعیت مطلوب اجتماعی، سیاسی و فرهنگی نیست. دست کم جامعه فرعون، یک مثال نقض برای کسانیست که فکر می‌کنند کارآمدی یک حکومت در جلب رضایت افکار عمومی، شرط کافی برای مشروعیت آن نظام است.

وضعیت آزادی بیان، دست کم به صورت ظاهری، یکی دیگر از وجوه شباهت میان نظام حکومتی فرعون، با حکومت‌های لیبرالی در روزگار ماست. در نظام حکومتی فرعون، آزادی بیان آنقدر بود که موسی توانست حرفش را بزند و زنده بماند؛ و حتی زندانی هم نشود. درست است که فرعون در برهه‌ای، موسی را تهدید به زندان کرد اما این تهدید هیچ‌وقت عملی نشد و قضاوت درباره سخنان موسی هم در نهایت به افکار عمومی سپرده شد.

^۳ Pragmatism

^۴ Utilitarianism

^۵ Propaganda

جامعه فرعون، از جهات دیگری هم به جوامع توسعه یافته غربی در روزگار ما شباهت داشته که درنوع خود بسیار جالب است؛ مثلاً، در قدرت نظامی. توان نظامی حکومت فرعون، به قدری زیاد بوده که به تعبیر قرآن، قادر بود تا دشمنانش را به چهارمیخ بکشد: «فرعون ذی الاوتاد و فرعون صاحب میخ ها». کارکرد «میخ» در صنایع بشری چیست؟ محکم کردن و پایدار نمودن بنا. پس وقتی قرآن فرعون را «ذی الاوتاد» - یعنی «صاحب میخ ها» - می خواند، گویا اشاره ایست به این که فرعون از قدرت سخت و پایدار برخوردار بوده است.

از آن جالب تر، وضعیت رفاه و توسعه اقتصادی در حکومت فرعون است. قرآن صراحتاً به ما می گوید که قوم فرعون از نظر اقتصادی مردم بسیار موفق بوده اند. تا جایی که موسی در مناجاتش با خداوند، صراحتاً از ثروت مادی و رفاه دنیوی این قوم شکوه می کند و آن را عاملی در جهت گمراهی فرعونیان و گمراه ساختن دیگران می داند: «قال موسی ربنا انک اتیت فرعون وملاته نرنه و اموالا فی الحیوة الدنیا ربنا لیضلوا عن سبیلک ربنا اطمس علی اموالهم و اشدد علی قلوبهم فلا یؤمنوا حتی یروا العذاب الالیم» گفت موسی: ای رب ما! همانا که تو داده ای فرعون و یارانش را زینت و اموالی در زندگی دنیا؛ ای رب ما! تا گمراه کنند از راه تو؛ ای رب ما! نابود کن اموالشان و سخت کن دل های آنها را؛ پس ایمان نمی آورند تا زمانی که ببینند عذاب دردناک را^۶.

در جای دیگری می بینیم که قرآن مجموعه این خصوصیات را از زبان خود فرعون بیان می کند و صراحتاً می گوید که تسلط فرعون بر مردم خودش - منظورم مردم مصر است نه قوم بنی اسرائیل - دست کم در ظاهر کار، به هیچ وجه تسلطی قهرآمیز و زورگویانه نبوده است: «ونادی فرعون فی قومه قال یا قوم ائیس لی ملک مصر و هذه الاثام تجری من تحتی ا فلا تبصرون* امرانا خیر من هذا الذی هو مهین و لایکاد بین* فلولا لقی علیه اسورة من ذهب او جاء معه الملائکة مقترنین/ و ندا داد فرعون در میان قوم خود؛ گفت: ای قوم، آیا نه چنین است که از آن من است ملک مصر و این رودهایی که جاریست از زیر پای من؟ آیا پس درست نمی نگرید؟* نه آیا من بهترم از این کسی که او ناچیز است و نمی تواند حرفش را درست بزند؟ پس چگونه است که بر دست او نیست دستبندهایی از طلا؟ یا نیامده دوشادوش او فرشتگان به همراهیش؟^۷». همان طور که می بینید، فرعون در این سخنان، از یک طرف قدرت اقتصادی خود را یادآور می شود و از طرف دیگر، ناتوانی طرف مقابل را مخصوصاً از جهت قدرت بیان - بگو ضعف رسانه ای - به رخ همه می کشد. نتیجه این تبلیغات چنین می شود که قوم فرعون در برابر او خوار و خفیف شده و چون خودشان هم اهل فسق و فجور بودند، نسبت به

^۶ سوره فجر، آیه ۱۰

^۷ سوره یونس، آیه ۸۸

^۸ سوره زخرف، آیات ۵۱ تا ۵۳

حکومت فرعون پذیرش کامل داشتند: «فاستخف قومه فاطاعوه انهم كانوا قوما فاسقین/ پس کوشید تا خوار و سبک کند قومش را؛ در نتیجه، اطاعتش کردند. همانا که آنها بودند قومی فاسق^۹». اما نهایت این قصه به کجا کشید؟ همه می دانیم: «فلما اسفونا اتقنا منهم فاغرقتناهم اجمعین* فجعلناهم سلفا ومثالا لآخرین/ تا بالاخره، آن هنگام که به خشم آوردند ما را، انتقام گرفتیم از آنان؛ پس غرق کردیم آنان را همگی با هم* پس قرار دادیم آنها را پیشگام چنین سرنوشتی و مثلی از برای دیگران^{۱۰}».

با این حساب، چکیده قضاوت قرآن در خصوص نظام اجتماعی فرعون را می توان چنین خلاصه کرد: قرآن قوم فرعون را قومی می داند در مسیر هلاکت و گمراهی، و مستحق عذاب الهی؛ هرچند که دارای بالاترین استانداردها - البته برای مردم خودشان - در زمینه آزادی های اجتماعی و سیاسی و رفاه اقتصادی و قدرت نظامی و تبلیغاتی بوده اند. کیست که نداند سرنوشت این قوم - با همه این پیشرفت ها - در دنیا به کجا انجامید؟ «كدأب آل فرعون والذین من قبلهم كذبوا بآیاتنا فاخذهم الله بذنوبهم والله شدید العقاب/ همچون شیوه آل فرعون و پیشینیان، تکذیب کردند آیات ما را پس گرفت آنها را خداوند به واسطه گناهانشان و خداوند شدید العقاب است^{۱۱}». سرنوشت اخروی آنها چطور؟ «النار یمرضون علیها غدوا وعشیا ویوم تقوم الساعة ادخلوا آل فرعون اشد العذاب/ آتش، عرضه می شوند بر آن، هر صبح و شام؛ و روزی که برپا شود ساعت قیامت، وارد کنید آل فرعون را در شدیدترین عذاب^{۱۲}».

بنابراین، به نظر می رسد کم ترین نتیجه ای که از این آیات بتوان گرفت، اینست که داشتن جامعه ای لیبرال - و به ظاهر آزاد - و حتی توسعه یافته از نظر سیاسی و اقتصادی و نظامی، لزوما بهشت دلگشایی نیست که به خاطرش سینه چاک کنیم. واضح است که نمی خواهیم بگوییم توسعه سیاسی، توسعه اقتصادی، و توسعه نظامی، چیزهای بدی هستند. اما - با اتکاء به معیارهایی که قرآن به دست ما داده - صراحتا می گوییم که دلخوش کردن به چنین ملاک هایی در خصوص پیشرفت یک جامعه، و اکتفا کردن به آنها، قطعا یک خطای بزرگ است.

آزادی در زندان مغالطه

^۹ سوره زخرف، آیه ۵۴

^{۱۰} سوره زخرف، آیات ۵۵ و ۵۶

^{۱۱} سوره آل عمران، آیه ۱۱

^{۱۲} سوره مؤمن، آیه ۴۶

با توجه به آنچه که گفتیم، برای کسانی که قرآن را کتاب آسمانی زندگی خود می‌دانند اما در عین حال، معیارهایشان در خصوص سنجش جوامع، توسعه‌یافتگی به معنای رایج آنست، توصیف قرآن از جامعه فرعون می‌تواند یک زنگ خطر به حساب آید؛ زنگ خطر بسیار پرطنینی که قاعدتا باید باعث بیداری آنها از خواب غفلتی شود که امروزه تمدن غرب، سعی می‌کند بشریت را هرچه بیش‌تر در آن خواب فرو ببرد.

قرآن با کمال صراحت به ما می‌گوید که می‌توان جامعه‌ای قدرتمند، آزاد، مرفه، اما فرعون‌ی داشت. به عبارت بهتر، قرآن به ما می‌گوید که می‌توان جامعه‌ای آباد، آزاد، پیشرفته اما تحت تسلط فرعون و در مسیر هلاکت بشریت داشت.

بسیار جالبست که این روزها، درحالی که نزد برخی از ما ایرانیان مسلمان، شعار «توسعه سیاسی» و «آزادی‌های مدنی»، هرروز پررنگ‌تر می‌شود، این‌گونه شعارها در میان برخی از متفکران غربی، هرروز بیش‌تر از روز قبل، رنگ می‌بازد. باز درحالی که نزد برخی از گویندگان و نویسندگان ما، تسلیم افکار عمومی شدن، شرط اصلی حرکت به سوی یک جامعه آرمانی^{۱۳} به حساب می‌آید، در میان برخی از متفکران غربی، خطرات ناشی از افراط در چنین نگرشی، هرروز بیش‌تر از روز قبل مورد تأکید قرار می‌گیرد. تأسف آور است که برخی نظریه‌پردازان و سیاستمداران ما - بدون توجه به آموزه‌های اصیل قرآنی - ولع چیزی را دارند که غربی‌ها نشخوارش کرده و تفاله‌های آنرا برای ما باقی گذاشته‌اند. اگر ما اندکی بیش‌تر در قرآن غور کرده بودیم، و اگر قرآن را فقط کمی جدی‌تر گرفته بودیم، شاید فضای گفتگوهای سیاسی و فکری ما نسبت به آنچه که امروز شاهد آن هستیم، تفاوت آشکاری داشت.

واقعیت اینست که سرنوشت عملی لیبرال‌دمکراسی در نظام سرمایه‌داری غرب، موضوعیست که نگرانی‌های عمیقی را برای بسیاری از اندیشمندان، حتی در خود مغرب‌زمین فراهم آورده است. امروز این سؤال مکرراً توسط برخی از متفکران غربی مطرح می‌شود که: «به‌رغم استقرار بی‌چون‌وچرای نظام لیبرال‌دمکراسی در غرب، آیا می‌توان مطمئن بود که مردم این کشورها حقیقتاً آزادند؟» وقتی می‌بینیم که در

Ideal (۱۳)

کشورهای غربی، گاه درصد بسیار کمی از مردم، به شرکت در انتخابات علاقه نشان می‌دهند، آیا می‌توانیم این نظام‌ها را حقیقتاً مردمی بنامیم؟ فرضاً از بحث کمیت حضور مردم در انتخابات هم اگر عبور کنیم، درباره کیفیت آراء مردمی که در انتخابات برخی از کشورهای غربی شرکت می‌کنند، چه می‌توان گفت؟ وقتی می‌بینیم هنرپیشگان فاسد، ابتذال‌پیشگان، و حتی فحشاء‌پیشگان، از زمره مهم‌ترین عوامل کسب محبوبیت برای کاندیداهای سیاسی به حساب می‌آیند، وقتی می‌بینیم سرنوشت هرائتخاباتی به نحوی گریزناپذیر وابسته به پول کارتل‌ها^{۱۴} و تراست‌ها^{۱۵} است، وقتی می‌بینیم دستگاه‌های غول‌پیکر تبلیغاتی، با دراختیار گرفتن انواع و اقسام ابزار علمی و فنی، افکار و آراء عمومی را به هر سمت و سویی که منافعشان اقتضا کند، سوق می‌دهند، آیا می‌توانیم از گفتن این‌که در این نظام‌ها، مردم با آزادی کامل سرنوشت خود را تعیین می‌کنند، خنده بر لبانمان نقش نبندد؟

نیکسون^{۱۶} - رئیس‌جمهور اسبق آمریکا - در خاطراتش از قدرت هول‌انگیز دستگاه‌های تبلیغاتی و خصوصاً تلویزیون، شکوه‌هایی می‌کند که به راستی شنیدنیست.^{۱۷} به قول فیلسوف مشهور آلمانی، گادامر^{۱۸}، بدبختی بشر امروز در اینست که تلویزیون در جایگاه نزدیک‌ترین محرم در خصوصی‌ترین خلوت‌های انسان نشسته است؛^{۱۹} طوری که در اتاق خواب افراد، خیلی از اوقات، همسر شخص حضور ندارد، اما می‌توان مطمئن بود که یک دستگاه تلویزیون در گوشه‌ای از آن حاضر و آماده به کار است!! نیکسون می‌گوید: وقتی هنگام نطق انتخاباتی کاندیداهای ریاست جمهوری در آمریکا، سیستم‌های الکترونیکی نظرسنجی، به صورت همزمان^{۲۰} تغییرات محبوبیت سخنران را محاسبه

^{۱۴} Cartel

^{۱۵} Trust

^{۱۶} Richard Nixon

^{۱۷} ریچارد نیکسون، «درصحنه» (خاطرات پیروزی، شکست و تجدید حیات)، انتشارات اطلاعات

^{۱۸} Hans Georg Gadamer

^{۱۹} گادامر، «دین و مدرنیته»، فصلنامه قیاسات، شماره ۱

^{۲۰} Online

کرده و سپس مشاوران آن کاندیدا به او می‌گویند که بیش‌تر لبخند بزند یا بیش‌تر اخم کند، اصلاً می‌توان گفت انتخابی به‌معنای حقیقی وجود دارد تا برای آن محتاج آزادی باشیم؟

ابعاد فاجعه گاه آن‌قدر بزرگ به‌نظر می‌رسد که حتی مرده‌شور به گریه می‌افتد. پوپر^{۲۱} - شوالیه نظریه‌پرداز «جامعه‌باز»^{۲۲} - در یکی از آخرین مصاحبه‌های زندگیش، صراحتاً خواستار اعمال نوعی کنترل بر تلویزیون‌ها از سوی دولت‌ها می‌شود. وقتی مصاحبه‌کننده به او یادآوری می‌کند که دخالت در جریان آزاد رسانه‌ها به‌منزله نفی تمامی فتاوی پیشین اوست، تنها جواب پوپر اینست که می‌دانم! ولی با این همه نفوذ و قدرتی که رسانه‌ها دارند، و با این ابزار هول‌انگیزی که می‌تواند همه چیز را به‌نابودی بکشاند - مثل خشونت و ابزار جنسی - چه‌کار دیگری می‌توان کرد؟^{۲۳}

بنابراین، وقتی درباره آزادی سخن می‌گوییم، خطای بزرگیست اگر متوجه این حقیقت نباشیم که: *احساس آزادی یک چیز است و آزاد بودن چیز دیگری. می‌توان انسان‌ها را در بند کرد اما از طریق دستگاه‌های تبلیغاتی کاری کرد که خود را حقیقتاً آزاد حس کنند.* شاید به‌همین دلیل است که در حکومت‌هایی مثل حکومت فرعون، و نیز در دنیای سرمایه‌داری لیبرال، دستگاه‌های تبلیغاتی از چنین اهمیت ویژه‌ای برخوردار می‌شوند.

اگر دستگاه‌های تبلیغاتی می‌توانند کاری کنند که تو آزاد نباشی اما احساس آزادی کنی، قاعدتاً قادر خواهند بود تا عکس آن را هم انجام دهند. یعنی *می‌توانند کاری کنند که عده‌ای در عین آزادی نسبی، احساس خفقان کنند.* به‌نظر می‌رسد این دقیقاً همان کاریست که دستگاه‌های تبلیغی غرب برای برخی از مردم مشرق‌زمین انجام می‌دهند. اگر از من بپرسید، به‌شما خواهم گفت یکی از خنده‌دارترین - و البته تلخ‌ترین - طنزهای روزگار ما این است که آمریکا خود را پرچمدار

^(۱) Sir Karl Raimund Popper

^(۲) Open Society

^(۳) کارل پوپر، «درس این قرن»، انتشارات طرح نو

آزادی و حقوق بشر می خوانند. خنده دارتر آن که همین آمریکا، همواره از کشورهای حمایت می کند که در تمام تاریخشان حتی یک انتخابات درست و حسابی نداشته اند؛ و متقابلاً با کشوری خصومت می کند که دائماً در حال رأی گیری و انتخابات است.

من نمی خواهم ادعا کنم دموکراسی و آزادی بیان در کشور ما، به مطلوب ترین شکل خود برقرار است. اما تردید ندارم که این همه دعوای سیاسی و جناحی در داخل کشور - که گاه حوصله ما را سر برده و به ستوهمان می آورد - دست آخر، برای کسب رأی همین مردم در هنگام انتخابات، صورت می گیرد.

باز هم تکرار می کنم: با گفتن این حرف ها به هیچ وجه نمی خواهیم آزادی، رفاه، آبادانی، و امثال این ها را بی ارزش یا حتی کم اهمیت بشمریم. حرف اصلی من این است که وقتی پای پول و تبلیغات در میان است، عقل حکم می کند تا میان وجود آزادی و احساس آزادی و همچنین میان آزاد نبودن و احساس خفقان، تفکیک به عمل آوریم. می دانم که این تفکیک ممکنست کار آسانی نباشد اما تا زمانی که نتوانیم این تفکیک را به عمل آوریم، بحث پیرامون آزادی، در زندانی از مغالطه ها، محبوس خواهد ماند. آنگاه با کسانی مواجه می شویم که احساس می کنند آزادند اما درحقیقت اسیر دست فرعون و در مسیر هلاکت و بدبختی به سر می برند؛ یا احساس می کنند در یک جامعه دینی، اسیرند اما درحقیقت بیش از هرچیز اسیر شیطان و نفس خوشتند.